

ضرورت اسلامی سازی علوم انسانی از منظر قرآن در دیدگاه علامه طباطبایی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۲۵ تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۰۱/۲۹

محمدعلی اسدی نسب*

چکیده

اسلامی سازی علوم انسانی، نیازمند تغییرهای اساسی در زیرساخت های علمی و فرهنگی کشور و مؤسسات آموزشی در راستای تمدن سازی نوین دینی بر پایه آموزه های ناب و حیانی است؛ فرایند عمیق و گسترده ای که با هزینه های بسیار همراه است؛ از این رو برای تبدیل علوم انسانی سکولار به علوم انسانی اسلامی، افزون بر اثبات نواقص آنچه موجود است، باید قوت و برتری آنچه باید جایگزین گردد به حد ضرورت رسیده باشد تا بتواند توجه گر هزینه ها گردد؛ به خصوص اگر نظرها گوناگون و مخالفت ها فراوان باشد؛ پس لازم است ضرورت آن با تکیه بر قوی ترین منبع اسلامی، یعنی قرآن کریم و مستند به استوارترین برداشت ها از آن اثبات شود. از منظر طرفداران اسلامی سازی علوم انسانی و اندیشمندانی مانند علامه طباطبایی، آیات قرآنی و مبانی مسلم دینی ظرفیت این امر را داراست؛ بنابراین ضرورت دارد علومی همانند اقتصاد، تربیت، سیاست و مدیریت با آموزه های و حیانی تهذیب، تکمیل یا از اساس بر پایه آموزه های دینی و تجارب بشری تأسیس شوند؛ اسلامی کردن علوم انسانی گرچه به طور مستقیم در قرآن کریم و آثار علامه طباطبایی طرح نشده است، با

* استادیار گروه مطالعات قرآن و حدیث پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

Email:asadinasab42@gmail.com

بررسی لوازم مؤلفه‌هایی چون جامعیت، جاودانگی، کمال دین، تعریف دین، اهداف دین و موارد دیگر، می‌توان این ضرورت را از برداشت‌های قرآنی علامه کشف نمود و این نوشته دنبال همین هدف است.
واژگان کلیدی: قرآن، دین، علم، علوم انسانی، جامعیت، اهداف.

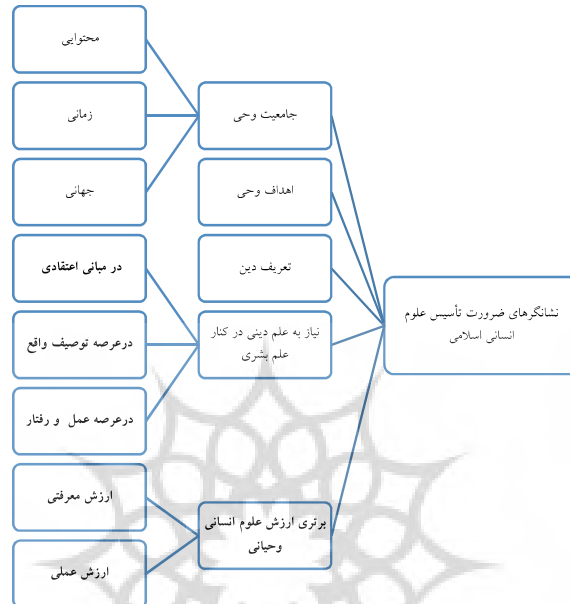


مقدمه

برای علوم انسانی اسلامی تعاریف مختلفی ذکر شده است؛ اما با عنایت به هدف و قلمرو این نوشته و اینکه شامل علوم انسانی اصطلاحی از قبیل اقتصاد، مدیریت، حقوق، سیاست و غیره است، شاید بهترین تعریف علوم انسانی اسلامی به نحو پیشینی (تعریف علوم انسانی مطلوب) از این قرار باشد: «گزاره‌هایی نظام‌مند، توصیفی و توصیه‌ای برخاسته از منابع چهارگانه معرفتی اسلام، مرتبط با ماهیت فرافیزیکی انسان و چگونگی، علل و پیامدهای صفات روحی و فعالیت‌های ارادی او، اعم از ذهنی و رفتاری در سطح فردی و اجتماعی به منظور شناخت، پیش‌بینی و هدایت و مدیریت انسان و جامعه بشری به سوی کمال حقیقی».

لازمه تعریف فوق آن است که آن دسته از علومی که در آنها افزون بر تجربیات اطمینان‌بخش بشری، مبانی و گزاره‌های اسلامی لحاظ شده و بر اساس آنها قوام یافته باشد، می‌تواند به علوم انسانی اسلامی نام گذاری گردد؛ پس هر یک از علوم انسانی باید از نظر مبانی، اهداف، روش و مسایل، با خواسته‌های خداوند که از قرآن، با فرایند اجتهاد موسع - که فقط دنبال کشف احکام خمس نیست، بلکه در صدد تولید علم دینی و نظام‌های اسلامی و در نتیجه ارائه تمدن نوین اسلامی است - ممزوج و تهذیب و تکمیل گردد تا بتوان به آن علم انسانی اسلامی گفت.

مدعای این نوشته ضرورت قرآنی علوم انسانی اسلامی از منظر علامه است و در مقابل این ضرورت، کلیه نظریه‌هایی قرار دارد که دخالت آموزه‌های وحیانی را در علوم انسانی ضروری نمی‌داند و اصرار دارد علوم انسانی که متکفل زندگی بهتر در دنیاست، بر اساس منافع و مصالح دنیوی به روش تجربی و آماری و بدون استعانت از دین تأسیس شود؛ بنابراین هر کلامی از علامه که با نظریه فوق مخالف باشد، در واقع دلیل یا زمینه‌ای برای اثبات ضرورت دخالت دادن آموزه‌های دینی در علوم انسانی خواهد بود. سیر اثبات ضرورت اسلامی‌سازی علوم انسانی در نگاه علامه طباطبایی که این مقاله به آن پرداخته است، در الگوی زیر ترسیم شده است:

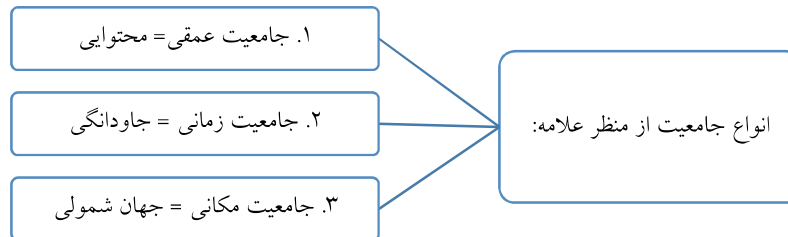


اکنون با همین سیر به شرح مطالب می‌پردازیم:

۱. جامعیت وحی

جامعیت مورد نظر در اینجا بدین معناست که قرآن کریم انسان‌ها را از نظر فردی و جمعی در هر کجا و هر زمان به بهترین راه رسیدن به سعادت و کمال هدایت کرده است: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء: ۹). علامه طباطبایی بر آن است که قرآن کریم با منطق خاص خود در احکام و سنت‌هایی که برای تمامی شئون زندگی بشر تشریح کرده، بدون هیچ قید و شرطی نوع انسان را در همه حالاتش محکوم به احکام الهی دانسته است، چه در حال انفراد و چه در حال اجتماع، چه صغیر و چه کبیر، مرد یا زن، سفید یا سیاه، عربی یا عجمی، حاضر یا مسافر، شهری یا روستایی، عالم یا جاهل، شاهد یا غایب، در هر جایی و در هر زمانی که باشد و در تمام شئون زندگی او اعم از اعتقادات، اخلاقیات و رفتارهای او نظر داده و هدایت کرده است (طباطبایی، ۱۳۹۱، ج ۵، ص ۲۷۱).

بنابراین علامه جامعیت را در سه قلمرو طرح می‌کند:



۱-۱. جامعیت محتوایی

جامعیت محتوایی بدین معناست که هر گزاره‌ای که انسان را در سعادت و کمال فردی و اجتماعی هدایت و یاری می‌کند و در این زمینه دارای نقشی است و انسان برای طی کردن مسیر سعادت خود نیاز به فهمیدنش دارد، در قرآن وجود دارد. برخی مانند دکتر سروش بر آن‌اند که همان‌طور که خود قرآن می‌گوید، دین کمال دارد، ولی جامعیت ندارد (سروش، ۱۳۸۸، ص ۵۰)؛ اما علامه بیان می‌کند: دین اسلام، تنها به نیایش و ستایش خدا نمی‌پردازد، بلکه برای شئون فردی و اجتماعی انسان، دستورهای جامع و مقررات خاصی وضع نموده است و جهان پهناور بشریت را به نحو حیرت‌آوری بررسی نموده و نسبت به هر حرکت و سکون فردی و اجتماعی انسان، مقررات مناسبی وضع کرده و در واقع از هر لحاظ سعادت و خوشبختی افراد جامعه بشری را در حد اعلای ممکن، تأمین و تضمین فرموده است (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۳۴).

این جامعیت از آیات فراوانی از جمله از آیه ۸۹ سوره نحل، قابل برداشت است؛ از این رو ایشان در تفسیر جمله «تبیاناً لکل شیء» می‌گویند: چون قرآن کریم کتاب هدایت برای عموم مردم است و جز این شأنی ندارد، مراد از «کل شیء» تمامی مطالبی است که مرتبط به هدایت است؛ از قبیل معارف حقیقی مربوط به مبدأ، معاد، اخلاق فاضله، شرایع الهی، قصص و توصیه‌هایی که مردم در راه یافتنشان به آن محتاج‌اند و قرآن تبیان همه اینهاست (طباطبایی، ۱۳۹۱، صص ۱۲ و ۳۲۴-۳۲۵). البته آنچه نیز عقل می‌گوید در کنار دین معتبر است و آیات بسیار در قرآن کریم در حجیت و اعتبار عقل گواه بر آن است.

مطابق مطالب فوق، باید آموزه‌های وحیانی را در تمامی مواردی که خدا خواسته

است، اعم از امور فردی و اجتماعی به کار بست و لازمه این امر، آن است که علوم انسانی و اجتماعی که برای سامان دادن به معیشت زندگی انسان‌ها تدوین شده است، می‌بایست منطبق با آموزه‌های قرآنی شوند.

۲-۱. جاودانگی آموزه‌های قرآنی

جاودانگی آموزه‌های قرآن و زنده بودن پیام‌های آن در طول حیات همه انسان‌ها از ضروریات دین اسلام است؛ چراکه هر کس غیر از اسلام دین دیگری را انتخاب کند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود (آل عمران: ۸۵). خاتمیت و کمال قرآن به ضمیمه نیاز دایمی بشر به دین آسمانی، دلیل جاودانگی قرآن است (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷۸۸ و ج ۸، ص ۵۶۷). این ویژگی، لازمه جامعیت محتوایی و کمال آن است؛ زیرا مطالبی که در جامعیت و کمال اسلام در قسمت قبل بیان شد، به خودی خود اثبات‌کننده جاودانگی قرآن و اسلام نیز می‌شود؛ از این رو علامه بر آن است که بیانی که نسبت به یک مقصد و مطلب به طور مطلق تام و کامل باشد، اعتبار و صحتش محدود به وقت و مخصوص به زمان معین نخواهد بود و قرآن مجید بیان خود را تام و کامل می‌داند و غیر از کمال چیزی نیست (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۸، ص ۳۹).

لازمه جاودانگی قرآن ضرورت عمل به آن در تمامی زمانهاست؛ یعنی هر قدر علوم بشری پیشرفت کند، ممکن نیست این علوم جای قرآن و اسلام را بگیرد، بلکه آموزه‌های مسلم اسلامی باید در کنار علوم متقن بشری و عقول آدمیان در برنامه‌ریزی‌ها و تدوین علم انسانی اسلامی نقش خود را داشته باشد. برخی با زیر سؤال بردن جاودانگی آموزه‌های وحیانی، با خیره شدن به پیشرفت علوم غربی می‌گویند: آیا می‌شود باور کرد که اسلام می‌تواند جهان بشریت را با در نظر گرفتن وضع حاضر و ترقی‌یات و پیشرفت‌های حیرت‌انگیز آن اداره کند و نیازمندی‌های موجود را پاسخ دهد و آیا وقت آن نرسیده که بشری که به نیروهای دانش در اعماق آسمان‌ها می‌رود و به تسخیر ستارگان می‌پردازد، دیگر این‌گونه افکار را کنار نهد، روش نو و تازه‌ای برای زندگی پرافتخار خود بر اساس علوم انسانی موجود اتخاذ کند و نیروی فکر و اراده خود را در

توسعه پیروزی‌های فراوان خود تمرکز دهد؟ علامه پس از طرح این اشکال، در پاسخ آن به چند مطلب اشاره می‌کنند:

الف) رهاکردن قدیم و گرفتن جدید همواره امری پسندیده نیست و نمی‌توان این رویه را در همه جا اجرا کرد؛ مثلاً نمی‌توان گفت: $(2+2=4)$ که میلیون‌ها یا هزاران سال در میان بشر مورد استفاده قرار گرفته بود، دیگر کهنه شده باید دورش انداخت.

ب) آموزه‌های اسلام بر اساس فطرتی نهاده شده است که مخلوق خداست؛ همان خدایی که نازل‌کننده قرآن نیز هست. قوانین اسلامی بر وفق هدایت طبیعت و فطرت است که نشان‌دهنده اراده خدای متعال می‌باشد. اصل انسانیت که طبعاً یک تعدادی از احتیاجات زندگی مربوط به آن می‌باشد، عوض نمی‌شود؛ نمی‌توان گفت انسانیت تدریجاً از میان رفته و چیز دیگری جای‌گزین آن شده یا خواهد شد.

ج) احتیاجات واقعی و ثابت انسانی، اقتضای یک سلسله آموزه‌های ثابت دارد (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۵۷-۸۰).

لازمه پاسخ علامه رد کسانی است که قدیمی‌بودن آموزه‌های دینی را دلیل عدم ضرورت علم دینی انگاشته‌اند. در واقع علامه بر آن است که آموزه‌های دینی بر اساس نظام فطری بشریت بنا نهاده شده و این نظام فطری ثابت و باقی است؛ پس باید گزاره‌های مرتبط به این عرصه نیز ثابت و جاودانه و جهانی باشد و در علوم مربوطه به آنها توجه شود.

۳-۱. جهانی بودن

جهانی بودن آموزه‌های قرآنی، یعنی دین اسلام و آموزه‌های اسلامی لازم‌الاتباع برای همه جهانیان است؛ قرآن مخصوص منطقه‌ای خاص و قلمروی معین نیست، بلکه شامل تمامی انسان‌های جهان خواهد بود. علامه در خصوص جهانی بودن قرآن می‌گوید: قرآن مجید در مطالب خود اختصاص به امتی از امم مانند امت عرب یا طایفه‌ای از طوایف مانند مسلمانان ندارد، بلکه با طوایف خارج از اسلام سخن می‌گوید؛ آنگاه به این دلایل اشاره می‌کند: مخاطب قراردادن کفار و مشرکان و اهل کتاب و دعوت آنها به سوی معارف اسلامی و نیز آیات دیگری که دلالت بر عموم دعوت می‌کند، مانند آیه کریمه «وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ: وحی شده است بر من این قرآن برای

اینکه شما را انداز کرده، بترسانم و هر که را که این قرآن- یا انذار- به وی برسد» (انعام: ۱۹) و آیه کریمه «وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ: نیست قرآن مگر یادآوری برای همه جهانیان» و آیه «إِن هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» (قلم: ۵۲) (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۸، ص ۳۸).

برایند جامعیت قرآن

لازمه جامعیت محتوایی قرآن آن است که باید این محتوا در تمامی علوم انسانی بر اساس ارزش‌های دینی نقش ایفا کند؛ یعنی گزاره‌های مبنایی و بنایی موجود در اسلام مورد استفاده در علوم انسانی قرار گیرد که موجب می‌شود در مبنایی یا مسائل این علوم تجدید نظر گردد. حال چه نتیجه این اختلاط حذف برخی گزاره‌های علمی باشد یا موجب تهذیب یا تکمیل علوم انسانی فعلی گردند و یا از اساس سبب تأسیس علوم انسانی اسلامی شوند. لازمه عقلانی جهانی بودن و جاودانگی آموزه‌های وحیانی نیز آن است که در تمامی زمان‌ها و در هر کجا جایگزینی برای اسلام وجود ندارد و آنچه بیان داشته‌اند ادعایی بیش نیست؛ بنابراین همه علوم انسانی در جهان که با سعادت و شقاوت انسانی نسبتی دارند، باید به علوم انسانی اسلامی تبدیل گردند تا بتوانند در مسیر سعادت ابدی و تکامل حقیقی انسان در همه جوامع قرار گیرند.

۲. اهداف وحی

به باور علامه طباطبایی هدف قرآن آن است که شئون زندگی بشر را نظام ببخشد و طوری تربیتش کند که سعادت انسان را در دنیا و آخرت تضمین نماید و بشر در سایه این نظام با اعتقادات حق و خالی از خرافه زندگی کند. زندگی همه در جامعه‌ای باشد که جو فضایل اخلاقی حاکم بر آن باشد. در نتیجه از معیشت و زندگی پاکی که خدا به او روزی داده است، استفاده کند و داده‌های خدا برایش نعمت باشد نه عذاب و بلا و در چنین جوی، نواقص و مصایب مادی را برطرف کند و چنین چیزی حاصل نمی‌شود مگر در محیطی پاک که زندگی نوع انسان‌ها، در پاکی و خوشی و صفا شبیه به هم باشد و چنین محیطی هم درست نمی‌شود مگر به اصلاح حال نوع، بدین شکل که نیازهای

زندگی تأمین گردد (ر.ک: همو، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۳۸۳). از این عبارات‌ها استفاده می‌شود که تحقق هدف عالی قرآنی لوازمی دارد که همه آنها معتبر و لازم‌الاجرایند.

از سوی دیگر خوشبختی و آرامش روحی و روانی انسان در دنیا از راه درک و پیش‌بینی حوادث جهان از اهداف علوم انسانی است؛ اما چون در این علوم، انسان از گذشته و آخرت و مبدأ و معاد خود بریده شده است و تمامی همت در این علوم توجه به ظاهر زندگی دنیوی است، سعادت دنیوی وی نیز به خطر افتاده است و این علوم، نتوانسته است انسان را از اضطراب و آسیب‌های روحی برهاند؛ ولی دین و آموزه‌های وحی دنیای او را با مبدأ و معاد پیوند زده است؛ علامه بر آن است اینکه خداوند فرمود: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»، یعنی تنها دین توحید قادر است جامعه را اداره کند و به سوی سر منزل سعادت سوق دهد و آن تنها دین محکمی است که دچار تزلزل نگشته، تمامی معارفش حقیقت است و بطلان در آن راه ندارد و همه‌اش رشد است و ضلالتی در آن یافت نمی‌شود و لیکن بیشتر مردم به سبب انس ذهنی به محسوسات و به خاطر اینکه در زخارف دنیای فانی فرو رفته‌اند و در نتیجه سلامت دل و استقامت عقل را از دست داده‌اند، این معنا را درک نمی‌کنند؛ آری اکثریت مردم را کسانی تشکیل می‌دهند که همه همشان زندگی ظاهر دنیاست و از آخرت روی‌گردانند (ر.ک: همان، ج ۱۱، ص ۱۷۸).

اهداف دین با اهداف علم در سطح هدف علم و هدف عالم تداخل دارد؛ زیرا در سطح کشف واقع که هدف علم است، می‌توان گفت اولاً بخشی از دین هم در صدد کشف واقع است و از این گذشته کشف‌های قطعی علم را نیز می‌پذیرد و ثانیاً عالمان را هدایت می‌کند که دنبال هر کشفی نروند، بلکه حقیقتی را دنبال کنند که بتواند آنها را در سعادت دنیوی و اخروی یاری نماید و برای کمال آنان مفید افتد؛ گرچه حتی با همان روش تجربی باشد از این جهت برخی از علوم مانند سحر از منظر قرآن ناروا و کاری شیطانی معرفی شده است (بقره: ۱۰۲).

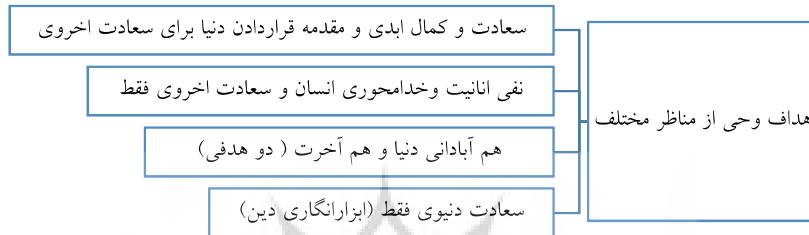
در سطح هدف عالم هم باید گفت از منظر آموزه‌های وحیانی، دانشمندان باید تمامی کارهای خود را با رنگ خدایی انجام داده، بر اساس بینش الهی تنظیم نمایند و اینکه عمل آنان عملی تجربی است، نمی‌تواند آن را از ارزشی بودن خارج نماید؛ زیرا

هر حرکتی از منظر قرآن می‌تواند ارزشی باشد و این خود دانشمند است که حقیقت عمل خود را با نیت خویش و نوع رفتار خود رقم می‌زند و ارتقا می‌دهد و در مسیر حق و سعادت خویش قرار می‌دهد. از منظر قرآن هر فردی بر اساس شاکله و صفات درونی خود سیر می‌کند (قل کل یعمل علی شاکلته) (اسراء: ۸۴). علامه طباطبایی بر آن است که آیه کریمه عمل انسان را مترتب بر شاکله او دانسته، به این معنا که عمل هر چه باشد مناسب با صفات آدمی است؛ شاکله نسبت به عمل، مانند روح جاری در بدن است که بدن با اعضا و اعمال خود آن را مجسم نموده، معنویات او را نشان می‌دهد و این معنا هم با تجربه و هم از راه بحث‌های علمی ثابت شده است که میان ملکات نفسانی و احوال روح و میان اعمال بدنی رابطه خاصی است (طباطبایی، ۱۳۹۱، ج ۱۳، ص ۱۹۰). بنابراین نمی‌توان گفت عمل دانشمند بدون ارتباط با عقاید و صفات وی است؛ بلکه حتی اگر فرض کنیم کسی بتواند فعالیت‌های علمی خود را فارغ از هدف انجام دهد، باز آنجا آموزه‌های و حیانی حاضر است و دستور دین آن است که نباید فعالیت‌های علمی خویش را بدون هدف خاصی انجام دهد و لازم است کارهای خود را در مسیر سعادت حقیقی و ابدی خویش تنظیم نماید؛ زیرا از منظر قرآن کار بی‌هدف، به فرض تحقق، بیهوده و غیرعقلانه است و در این زمینه می‌فرماید: مؤمنان از کارهای لغو روی می‌گردانند (مؤمنون: ۳) و لغو شامل هر فعل و گفتاری است که نیت درستی در ورای آن موجود نباشد یا برای انسان نفعی ندارد (مقدس اردبیلی، ۱۳۸۶، ص ۵۳).

برخی دین را ابزار دنیا و وسیله عمران و آبادانی آن از طریق ایجاد اخوت و برادری و برابری میان بشر دانسته‌اند (ر.ک: هیک، ۱۳۷۲، ص ۱۹). این تصویر بر پایه دنیاگرایی دین مطرح شده است.

گروهی برآنند که عمران و آبادانی دنیا یکی از دو وظیفه اصلی دین است و هدف دیگر آن، سعادت اخروی انسان‌هاست؛ یعنی پیامبران دو مقصد مستقل داشته‌اند: یکی مربوط به سعادت با هویتی دنیوی و دیگر، سعادت اخروی که هویتی روحی دارد (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۲۲ و ج ۲، ص ۱۷۷). مهندس بازرگان هدف دین را فقط ناظر به خدا و آخرت و مباحث علم را فقط ناظر به زندگی دنیا قلمداد کرده است (بازرگان، ۱۳۷۴). دکتر سروش معتقد آن است هدف دین، آخرت و نفی انانیت و خدامحوری به

جای انسان محوری است و بسیار اندک به دنیا اشاره دارد و این اشاره‌ها مختص مواردی است که ممد انسان در هدف دینی باشد یا مزاحم او از آن هدف قرار گیرد (ر.ک: سروش، ۱۳۷۵، ص ۳-۱۱). در برخی آرا را می‌توان در نمودار زیر نشان داد:



لکن باید گفت توحید و مواجهه با خدا و انس با او در قلمرو هدف نهایی دین قرار دارد؛ اما کسانی که گفته‌اند هدف وحی مواجهه کردن انسان با خداست، منظورشان عدم ارتباط دین با دنیا و علوم انسانی و نهادهای اجتماعی است که با مضامین قرآن و ادیان آسمانی ناسازگار است؛ چنان‌که سعادت آخرت و نفی انانیت و اثبات خدامحوری نیز چنین حالتی دارد.

اما اینکه هدف نهایی دین را فلاح دنیوی بدانیم که همان برخورداری از مواهب طبیعت و زندگی در سایه عدل و آزادی و برابری می‌باشد، نوعی ماده‌پرستی است (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۲۲). علاوه بر این هدف اصلی ادیان، اعطای معرفت اخروی است نه فقط ارائه قوانین دنیوی؛ متن ادیان آسمانی نیز مؤید آن است که عمده مطالب آنها معارف ربانی بوده است. افرادی هم که دین را ابزار دنیا و وسیله عمران و آبادانی آن از طریق ایجاد اخوت و برادری و برابری میان بشر دانسته‌اند، رابطه دنیا و آخرت را نادیده انگاشته‌اند؛ علاوه بر این عمران و آبادانی دنیای مستقل از آخرت نمی‌تواند هدف اصیل باشد و مطالعه درون‌دینی ما را به یک هدف نهایی که کمال است رهنمون می‌سازد.

برای آنکه هدف وحی را بدانیم، باید دین اسلام و اهداف و ابعاد آن را با عنایت به محتوای آن بشناسیم تا روشن گردد چه نسبتی با علوم انسانی دارد. در قرآن اهداف نزول قرآن و ارسال پیامبران با عبارات گوناگونی بیان می‌شود؛ مثل اهداف مقدماتی از قبیل امر به معروف، تذکر و حل اختلاف‌ها و اهداف میانه مانند محو ادیان باطل و

عدالت اجتماعی و نیز اهداف نهایی از قبیل عبادت خداوند و حیات معنوی و وصول به توحید. البته در برخی آیات هدف کلی از نزول قرآن کریم و فرستادن پیامبران «هدایت» شمرده شده است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَّا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» و این است کتابی که در آن هیچ تردیدی نیست و مایه هدایت تقوایندگان است» (بقره: ۲). در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء: ۹). قطعاً این قرآن به آیینی هدایت می‌کند که پایدارتر است؛ اما هدایت، هدفی جدا از اهداف ذکر شده نیست، بلکه موارد ذکر شده در واقع مصادیق و موارد هدایت به شمار می‌روند؛ زیرا اهداف قرآن و دین به نوعی هدایت شمرده می‌شوند؛ از این رو اکثر قریب به اتفاق مفسران شیعه و سنی به هدف هدایتی بسنده و از ذکر اهداف دیگر صرف نظر کرده‌اند.

برخی فیلسوفان غربی، مانند کارل یارت، معتقدند غایت دین آن است که شخص را برای مواجهه با خداوند مهیا کند؛ اما معرفت علمی در پی آن است که الگوهای حاکم بر جهان تجربی را بشناسد (ر.ک: پترسون و دیگران، ۱۳۷۶، ص ۳۶۷). سارترین بوبر و سایر اگزیستانسیالیست‌های خدا باور تأکید می‌کردند که غایت معرفت دینی معطوف به رابطه میان دو شخص است؛ یعنی مؤمن و خداوند. دین را نمی‌توان صرفاً در قالب مقولات علمی خنثی و فارغ از شور و احساس درک کرد (ر.ک: همان، ص ۳۶۷-۳۶۸).

درباره دیدگاه کارل یارت در مورد هدف بیان شده برای آموزه‌های وحیانی، می‌توان گفت مواجهه با خدا یا عنوان‌های دیگری مانند درک توحید حق و نایل شدن به آن با علم حضوری در مرحله‌ای جزو اهداف دین شمرده می‌شود و در آیات قرآنی نیز نظامی از اهداف برای دین و نزول قرآن شمرده شده است؛ اما توحید غایه الغایات است و برای وصول به آن، مقدمات و لوازم بسیاری وجود دارد؛ از این رو علامه برآن است که از نظر دین اسلام هیچ غایتی برای حیات جز توحید خدای سبحان در مرحله اعتقاد و عمل نیست؛ به این معنا که اسلام کمال انسانیت و غرض نهایی زندگی او را این می‌داند که معتقد شود برای او معبودی است که آفریده هر چیزی است و بازگشت هر چیزی به سوی اوست و برای او اسمای حسنا و مثال‌های بلندی است؛ آن‌گاه بعد از تحصیل چنین اعتقادی در جریان زندگی قدم نهاده، هر عملی را که انجام می‌دهد یک یک، حکایت از عبودیت او و عبودیت هر چیزی نزد خدای سبحان می‌نماید و به

همین وسیله توحید پروردگار در ظاهر و باطنش سرایت نموده، خلوص در بندگی و عبودیتش از اقوال و افعال و سایر جهات وجودی‌اش ظاهر می‌گردد؛ ظهوری که هیچ پرده‌ای نتواند آن را بپوشاند (طباطبایی، ۱۳۹۱، ج ۶، ص ۲۵۸).

با عنایت به نظر علامه اهداف قرآن بسی گسترده و عمیق است و وصول به آنها به‌گونه‌ای است که باید همه فعالیت‌های فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی خود را در راستای تحقق آن اهداف قرار دهد؛ او باید ابزار و مقدمات وصول خود به سعادت حقیقی و توحید ناب را فراهم سازد. این امر علوم انسانی خاصی را می‌طلبد که در راستای اهداف وحی باشد؛ چراکه ممکن نیست با علوم سکولار که نسبت به آموزه‌های قرآن و اهداف آن بی‌تفاوت و یا متضاد است، به اهداف دین دست یافت.

۳. تعریف دین از منظر قرآن و تلازم آن با علوم انسانی اسلامی

تعریف دین اسلام و هر دین و مکتب دیگری باید متناسب با محتوای آن دین باشد؛ زیرا تعریف هر چیزی در واقع بیان و توصیف محتوای آن است و باید از طریق درون‌دینی به آن رسید و نمی‌توان درباره دینی که همه محتوای آن حق و وحی است، تنها با روش برون‌دینی انتظار خود را از آن معین کرد و بعد بسیاری از آیات را از دایره خارج کرد. علامه طباطبایی در تعریف دین اسلام می‌گوید: دین عبارت است از مجموعه‌ای از معارف مربوط به مبدأ و معاد و قوانینی اجتماعی، از عبادات و معاملات که از طریق وحی و نبوت به بشر رسیده است (طباطبایی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۴۲۴). همچنین معتقدند دین عبارت است از: روش خاصی در زندگی دنیا که هم صلاح زندگی دنیا را تأمین می‌کند هم در عین حال با کمال اخروی و زندگی دائمی و حقیقی در جوار خدای تعالی موافق است. ناگزیر چنین روشی اقتضا دارد قوانینی در شریعتش باشد که متعرض حال معاش به قدر احتیاج نیز باشد (همان، ج ۲، ص ۱۳۰).

از تعاریف فوق کاملاً این نکته برداشت می‌شود که حقیقت دین اسلام از منظر قرآن در دیدگاه علامه با علوم انسانی اسلامی گره خورده است؛ زیرا بدون تأسیس علوم انسانی اسلامی، دین نمی‌تواند در مسیر تحقق زندگی بهتر در دنیا و همساز با آخرت قرار گیرد و موجب سعادت ابدی بشریت در عصر حاضر شود.

۴. نیاز به علوم و حیانی در کنار علوم بشری

بر اساس مبانی دینی، علم دینی باید در کنار علوم انسانی بشری قرار گیرد تا به تکمیل و تهذیب آن کمک نماید و این نیاز در عرصه‌های مختلفی است، از جمله در موارد ذیل:

۴-۱. عرصه مبانی اعتقادی

در اصلاح مبانی اعتقادی هر دانشمندی نیاز به آموزه‌های و حیانی دارد. رویکرد دانشمندان علوم انسانی برخاسته از نگرش و بینش آنان به عالم و آدم و مبانی اعتقادی آنان باید این مبانی را از دین بگیرند و اعتقاد خویش را اصلاح کنند، و الا علمشان با مبانی غیردینی آنها را به فساد می‌کشاند. در آموزه‌های قرآنی نیز بر این امر تجربی تأکید شده است؛ قارون با حالت غرور و تکبری که از ثروت بی‌حسابش ناشی می‌شد، چنین گفت: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي؛ من این ثروت را به وسیله علم و دانش خودم به دست آورده‌ام» (قصص: ۷۸)؛ اما قرآن در پاسخ می‌فرماید: «آیا او نمی‌دانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومندتر و آگاه‌تر و ثروتمندتر بودند» (أ وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا). این آیات به خوبی نقش پیش‌فرض‌ها را در علم نشان می‌دهد؛ علمی که بدون توجه به خدا و افعال او باشد به هلاکت عالم منجر می‌شود.

می‌توان گفت تمامی کسانی که در عرصه علوم انسانی وارد شده‌اند و فعالیت‌های داشته‌اند، گرچه به ظاهر منکر تأثیر مبانی و پیش‌فرض‌های خود در این نوع فعالیت‌ها باشند، عملاً چنین نبوده‌اند و پیش‌فرض‌های اعتقادی‌شان در لابلای فعالیت‌های علمی آنان کاملاً هویدا است. مبانی اعتقادی در همه فعالیت‌های او اعم از انتخاب رشته علمی و نحوه و قلمرو استدلال و زدن مثال گرفته تا به‌کارگرفتن علم مربوطه و نحوه نشر دانش و جایگاه دانش مربوطه در نظام علوم و نظام جهانی مؤثر است. نحوه حیات و زندگی فردی و اجتماعی هر کس تابع تصویری است که او از حقیقت جهان هستی و از خود دارد. کسی که معتقد به خدا و اوصافش و ارتباطی که با جهان و انسان دارد، باشد و نیز باور به رستاخیز داشته باشد، برای خود نظام اقتصادی، سیاسی، تربیتی، حقوقی

و... خاصی خواهد داشت و نگرشش به عالم و آدم با ملحدان فرق خواهد کرد؛ از این رو علامه طباطبایی می‌گوید: گروهی از بشر که برای جهان هستی آفریدگاری اثبات نکرده‌اند، پیدایش جهان را اتفاقی می‌پندارند و انسان را همین هیكل مادی- که وجود و بقای آن در میان ولادت و مرگ محصور است- می‌دانند؛ روش زندگی و مقررات حیات را طوری تنظیم می‌کنند که تنها پاسخ نیازمندی‌های مادی چندروزه زندگی دنیا را می‌دهد و فقط به سوی کامیابی مادی محدود راهنمایی می‌نماید و همچنین کسانی که برای ماده و زندگی مادی اصالت قائل‌اند، چنان‌که مشهود است، رویه‌شان همین رویه است (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۰-۳۱).

کسانی که برای جهان، آفریدگار و برای انسان زندگی جاودانی قائل‌اند، روش زندگی خود را طوری تنظیم می‌کنند که در همه حال سعادت و کامیابی هر دو جهان را تأمین کند. از اینجا روشن می‌شود که دین همان آیین زندگی است و میان روش دین و روش زندگی، هیچ‌گونه جدایی نیست و کسانی که به روش زندگی اصالت و به دین جنبه تشریفاتی می‌دهند، مقررات آن را تشریفات مذهبی می‌نامند، سخت دچار اشتباه‌اند و بر پایه همین اصل است که اسلام روش زندگی را دین می‌نامد (اعراف: ۴۵ / ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۱). این عبارت می‌گوید عالم یا دیندار است و دارای مبانی ایمانی یا بی‌دین است و دارای مبانی کفرآمیز و و هرگاه این عالمان نظریه‌ای در عرصه علوم انسانی ارائه نمایند محصولی متناسب با اندیشه‌های مبنایی خود ارائه خواهند داد. از بیان فوق این مطلب روشن می‌شود که آموزه‌های دینی با مبانی و پیش‌فرض‌های علم و عالمان تداخل دارد و میان آنها نسبتی از نسب اربعه (تباین تساوی عموم و خصوص مطلق و من وجه) برقرار است که برای شخص دیندار باید این نسبت معقول باشد و بر اساس منطقی استوار قرار گیرد تا بتواند به آنها باور داشته باشد.

۲-۴. در عرصه توصیف واقع

عالمان علوم تجربی مدعی شناخت و تبیین واقعیت محسوس در جهان هستند؛ از این رو در تعریف علم می‌گویند یک مجموعه معرفتی مشتمل بر سازمان منظم درباره جهان واقع می‌باشد که با روش علمی (تجربی) به دست آمده است (بستان، ۱۳۸۴، ص ۳۴).

از سوی دیگر آموزه‌های دینی نیز درباره عالم و آدم گزاره‌هایی تبیینی و توصیفی بسیاری دارد؛ در باره انسان از لحظه انعقاد نطفه تا عالم پس از مرگ او دارای مجموعه‌ای از گزاره‌هایی است که بیانگر واقعیت یا نوع واقعیت اوست. درباره جهان هستی نیز از ذرات عالم تا کیهان‌های آسمانی و خالق و مخلوق و نهایت عالم دنیا و غیره، نظامی از مسائل توصیفی را شامل است و انبوه این آیات قرآنی راه هر انکاری را می‌بندد؛ به طوری که انکار این مجموعه مساوی با انکار قرآن است. بخشی از توصیفات روحی انسان که در قرآن آمده است، از این قرار است: برخی از مشرکان دوست دارند هزار سال زندگی کنند (بقره: ۹۶)؛ بسیاری از اهل کتاب از روی حسادت دوست دارند مؤمنان کافر شوند (بقره: ۱۰۹)؛ تندخو بودن و سنگدلی موجب پراکنده شدن یاران است (آل عمران: ۱۹۵)؛ استغنا و احساس بی‌نیازی موجب طغیانگری است (علق: ۶)؛ هرگاه مردم ایمان آورند و تقوا پیشه کنند، ما برکات آسمان‌ها و زمین را به روی آنان می‌گشاییم (اعراف: ۹۶)؛ انسان، به ناپاکی‌ها و پاکی‌ها آگاه است؛ جز با یاد خدا دل‌ها آرام نمی‌گیرد (رعد: ۲۸)؛ به سوی پروردگار خویش بسیار کوشنده است و عاقبت، او را دیدار خواهد کرد (انشقاق: ۶)؛ او بسیار ستمگر و بسیار نادان است (احزاب: ۷۲)؛ بیشتر انسان‌ها نسبت به پروردگار خود ناسپاس‌اند (فرقان: ۵۰)؛ انسان عجول و شتابگر است (اسراء: ۱۱)؛ هرگاه به سختی بیفتد و خود را گرفتار ببیند، ما را می‌خواند، همین که گرفتاری را از او برطرف کنیم، گویی چنین حادثه‌ای پیش نیامده است (اسراء: ۸۳)؛ مجادله‌گرترین مخلوق است (کهف، ۵۴) و حریص آفریده شده است (معارج: ۱۹).

اینها برخی از گزاره‌های تبیینی و توصیفی درباره انسان است که با خارج مطابقت دارد؛ بنابراین هر علمی که توصیفات درباره عالم انسانی دارد، باید این گزاره‌ها را از قطعیات دینی بشمارد و در کنار توصیفات تجربی خود یا دانشمندان دیگر قرار دهد و نظامی جدید از علوم را سامان دهد و این، همان علم انسانی اسلامی است. از سوی دیگر در علوم انسانی سکولار قضایای انسان‌شناختی فراوانی یافت می‌شود که با این قضایا به خصوص آن دسته که جنبه ماورایی و غیرمادی دارد، ممکن است ناسازگار باشد؛ در نتیجه باید آن قضایا تهذیب و پالایش شوند و نیز قضایای وحیانی در کنار تجارب علمی اثبات‌شده قرار گیرد تا به علم دینی مورد تأیید قرآن دست یابیم.

آقای ملکیان معتقد است اگر مراد از اسلامی‌کردن علوم این باشد که آنچه را در یکایک علوم عقلی و تجربی و تاریخی گفته شده است، بر قرآن و روایات معتبر عرضه کنیم و از آن میان هرچه را قرآن و روایات معتبر تصدیق کرده‌اند، بپذیریم و بقیه را وا زنیم یا هرچه را قرآن و روایات معتبر تکذیب کرده‌اند، وا زنیم و بقیه را بپذیریم و در هر صورت، مجموعه آنچه را می‌پذیریم یک علم اسلامی به حساب آوریم، اگر چنین باشد، باید گفت: اولاً چگونه اثبات می‌کنید که کس یا کسانی که قرآن و روایات معتبر از آنان صدور یافته‌اند، در مقام بیان حقایق عقلی و تجربی و تاریخی‌ای که در علوم کشف می‌شوند، بوده‌اند و یا این حقایق را بیان کرده‌اند؟ (مسئله هرمنوتیکی)؛ ثانیاً آنچه را در فرایند مذکور رد یا قبول می‌کنیم، صرفاً بدین دلیل رد یا قبول می‌کنیم که قرآن و روایات معتبر آن را تکذیب یا تصدیق کرده‌اند؟ یا علاوه بر این بر اساس شیوه‌های استدلال و معیارهای رد و قبول خود آن علم نیز کار خودتان را توجیه معرفتی می‌کنید؟ در صورت اول، خروج از طور بحث کرده‌اید و سختتان برای هیچ یک از عالمان آن علم اعتبار ندارد و در صورت دوم، رجوعتان به قرآن و روایات معتبر بیهوده است؛ ثالثاً به جای آنچه رد می‌کنید، چه رأی دیگری می‌آورید و از کجا می‌آورید؟ علم نمی‌تواند بدون رأی و نظریه روزگار بگذراند و به همین سبب هم هست که در بسیاری از مواضع یک نظریه، علی‌رغم اینکه از پشتوانه استدلالی کافی و وافی‌ای برخوردار نیست و حتی اموری کشف شده‌اند که آن را نقض می‌کنند، در قلمرو یک علم می‌ماند، فقط بدین دلیل و تا زمانی که بدیلی برای آن یافته نشده است؛ رابعاً این کار سلبی شما را در موضعی صرفاً انفعالی قرار می‌دهد؛ به تعبیر دیگر با این فرایند نمی‌توان سبب‌ساز پیشروی علوم شد، بلکه فقط می‌توان، علی‌الادعا، از کژروی علوم جلوگیری کرد (ر.ک: ملکیان، ۱۳۸۷، ص ۵۹).

در پاسخ باید گفت: اولاً فرض آن است برخی گزاره‌های قطعی دینی با برخی از گزاره‌های موجود در علوم ناسازگارند و این یعنی آنکه ما تشخیص داده‌ایم که شرع در مقام بیان مطلب ذکر شده در علوم بوده است، و الا ناسازگاری رخ نمی‌نماید؛ ثانیاً تمامی یافته‌ها از دلایل تجربی و نیز دلایل عقلی جمع می‌شود و بر اساس منطق عقلی و میزانی که عقل آدمی را قانع می‌سازد، از نظر میزان اهمیت معرفتی ترتیب‌بندی

می‌شوند و آنچه را اقوی است، ملاک عمل می‌شود، چراکه عالم واقع و نیز آموزه‌های وحیانی هر دو حق‌اند، ولی ممکن است برداشت‌ها باطل باشند که ضرورت تحقیق و بررسی بیشتر را می‌طلبد؛ ثالثاً آنچه رد یا قبول می‌کنیم، بر اساس استدلال و معیارهای عقلی است؛ حال چه تجربه علمی باشد یا بر اساس عقل یا رجوع به کتاب و سنت و در این صورت رجوع به نقل لغو نیست؛ زیرا لحاظ گزاره‌های نقلی هم برگزازه‌های علمی می‌افزاید که در قلمرو علم نیستند هم موضوعات جدیدی در اختیار علم برای تحقیق می‌نهد و هم در مواردی که از نظر علمی گزاره‌ای به ثبوت قطعی نرسیده است، ممکن است به تهذیب آن حکم کند و باید دانست که رد چند گزاره از علم که علی‌الفرض هنوز به اثبات یقینی نرسیده است، به معنای تعطیلی علم یا متوقف‌نمودن آن نیست؛ زیرا علم به راه خود ادامه می‌دهد و دین هم گزاره‌هایی در اختیار علم می‌نهد و این تعامل پیوسته در جریان است و علم دینی توسعه می‌یابد؛ رابعاً علم تجربی و علم دینی در هر حال به پیشرفتشان باید ادامه دهند و تداخل علوم و داد و ستد آنها می‌تواند به بالندگی آنها منجر شود؛ در نتیجه هم علوم تجربی هم علوم وحیانی رشدی فزاینده خواهند داشت.

آقای ملکیان همچنین می‌گوید: نفس اقدام به ایجاد المثنای اسلامی علوم موجود نشان‌دهنده این است که اقدام‌کنندگان از همه یا پاره‌ای از آرا و نظریات عرضه‌شده در این علوم خشنود نیستند و از این رو پیش‌بینی می‌شود که همه یا پاره‌ای از آرا و نظریاتی که در این المثنای اسلامی ظاهر خواهند شد، با آرا و نظریات علوم موجود سازگار نباشند؛ در این صورت چه کنیم و کدام را بپذیریم و این سؤال وقتی خطیرتر و جدی‌تر می‌شود که در مقام یک فیلسوف علم، ابزارانگار، قراردادگرا، مصلحت‌اندیش، عملیات‌گرا یا به تعبیر جان دیوئی، آزمایش‌نگر نباشیم، بلکه معتقد باشیم صدق یا کذب آرا و نظریات مسئله‌ای جدی و چشم‌پوشی‌ناپذیر است. طبعاً خواهید گفت که، به هنگام تعارض، باید جانب المثنای اسلامی را گرفت؛ چراکه داده‌های وحیانی حقایقی مطلق و جاودانه‌اند و حال آنکه یافته‌های عقلی، تجربی و تاریخی حقایقی غیرقطعی و موقت‌اند و باید به محک داده‌های وحیانی سنجیده شوند؛ اما باید توجه داشته باشید که خود گزاره «داده‌های وحیانی حقایقی مطلق و جاودانه‌اند» و جمیع پیشفرض‌های این

گزاره، علی‌القاعده، از یافته‌های عقلی‌اند و بنابراین به گفته خود شما حقایق غیرقطعی و موقت‌اند! وانگهی اگر می‌توان در همه یا پاره‌ای از موارد از یافته‌های عقلی دست شست، چرا آنجا که عقل می‌گوید: «داده‌های وحیانی حقایق مطلق و جاودانه‌اند» سخنش را حکم حاکم معزول ندانیم؟ (همو، ص ۶۲).

در پاسخ باید گفت: اولاً تعبیر از علم دینی به معنای المثنای اسلامی، تعبیری نارسا و مبهم و احیاناً خطاساز است. منظور از علم دینی علمی است که تضادی از نظر مبنا و بنا با ارزش‌ها و مسائل دینی نداشته باشد و دربردارنده گزاره‌های مربوطه و تأییدشده دینی باشد. لازمه آن طرد گزاره‌های علمی نیست، بلکه تهذیب گزاره‌های اثبات‌شده است که معارض با گزاره‌های اثبات‌شده دینی است و نیز تکمیل آن توسط گزاره‌های مفقود در علوم و موجود در دین است. در علم دینی هر گزاره علمی که یقینی و اطمینان‌آور باشد وجود دارد و پالایش نمی‌شود، بلکه از آن بهره‌برداری می‌شود؛ چراکه در این حالت علاوه بر حس، دلیل عقلی نیز بر آن دلالت خواهد نمود.

ثانیاً هیچ کس نگفته است در مقام تعارض گزاره‌های علمی با نقلی باید جانب نقل را گرفت؛ ثالثاً عقلاً امکان تحقق دو گزاره نقلی و عقلی قطعی متعارض وجود ندارد؛ رابعاً در صورتی که گزاره علمی قطعی باشد و نقلی ظنی یا بر عکس، آنچه قطعی است معتبر خواهد بود و در صورتی که هیچ یک قطعی نباشد، آنچه که عقلاً به واقعیت نزدیک‌تر است، مقدم می‌شود؛ خامساً داده‌های وحیانی که حقایق ثابت و جاودانه‌اند در صورتی اعتبار دارند که به مرحله قطعیت یا اطمینان رسیده باشند و از سوی دیگر حقایق علمی تا زمانی که دلیلشان خدشه‌دار نشده است، آنها هم ثابت و پایدار و از نظر شرعی معتبرند.

۳-۴. در عرصه عمل و رفتار

بخش مهم و فراوانی از محتوای ادیان الهی را تکالیف و دستورالعمل‌ها پر کرده است؛ تکالیف فردی مانند نماز و روزه و تکالیف اجتماعی مانند امر به معروف و نهی از منکر و ادای تکالیف مالی و سیاسی و غیره و از سوی دیگری یکی از محصولات و نتایج عقلانی علوم انسانی، توصیه به رفتارهای خاص است؛ حتی اگر بپذیریم که این علوم

بنا بر برخی نظریه‌ها مانند نظریه هیوم منطقاً زاینده توصیه خاصی نیستند و تنها وظیفه تبیین و توصیف واقعیت را دارند، باز نمی‌شود از منظر عقلا این علوم را به دور از توصیه بدانیم؛ چراکه این علوم از منظر عقلا پیام‌آور دستوره‌های خاص خود هستند؛ مثلاً وقتی در روان‌شناسی عوامل آسایش روحی تبیین می‌شوند، بلافاصله عقل و عقلا انسان را به ایجاد این عوامل توصیه می‌کنند. در آموزه‌های وحیانی، تکالیف و توصیه‌های بسیاری شده است که این توصیه‌ها باید در کنار توصیه علوم انسانی قرار گیرد و آنها را تکمیل نمایند و اگر هم تضادی بین آنها مشاهده می‌شود، باید میان آن دو تلائم ایجاد کرد و دست‌کم بین قطعیت آنها نظام خاصی برای بشریت تأسیس نمود. علاوه بر اینکه مکاتب لذت‌گرایی، دنیا‌گرایی، قدرت‌گرایی، عاطفه‌گرایی، سودگرایی و دیگر مکاتب واقع‌گرا در فلسفه اخلاق - به جز شهودگرایی که مخالف ارتباط باید و هست بودند - با ارتباط باید و هست موافق‌اند و در واقع گزاره‌های اخلاقی را ناظر به واقع می‌دانند (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۵۴-۶۶).

۵. برتری علوم انسانی اسلامی بر علوم انسانی سکولار

یکی از مؤلفه‌هایی که دلیلی بر ضرورت علوم انسانی اسلامی است، برتری معرفتی و عملی علوم انسانی اسلامی از علوم انسانی سکولار است؛ زیرا نسبت به تطابق با واقع و نیز در صحنه عمل فردی و اجتماعی آموزه‌های آن بر آموزه‌های علم سکولار برتری دارد که در اینجا به برخی از موارد آن دو اشاره می‌شود:

۱-۵. ارزش معرفتی

منبع کشف علوم انسانی وحیانی، علم نامحدود و خطاناپذیر خداست؛ اما منبع علوم انسانی سکولار علم محدود بشری می‌باشد که در آن هم خطا وجود هم تمایلات نفسانی ممکن است یافت شود و این دو نقیصه، پیامدهای فراوانی دارد که موجب تفاوت‌نهادن میان علوم بشری با علوم فرآنی خواهد بود که در اینجا با اشاره به بیان علامه برخی از آنها را ذکر می‌کنیم:

۱-۱-۵. واقع‌نمایی بیشتر علوم انسانی اسلامی از علم انسانی بشری

یکی از محورهایی که ضرورت علم انسانی اسلامی را اثبات می‌کند، نقص علوم انسانی سکولار نسبت به عدم درک واقعیت است؛ بدین معنا که تطابق گزاره وحیانی با واقعیت از گزاره‌های علوم بشری بیشتر است؛ زیرا آنها متصل به خداست که از هوا و خطا در امان است، اما علوم بشری از این دو نقیصه در امان نیست. البته باد دانست که معیار در این مقایسه، مقایسه سطح‌های هم‌تراز با یکدیگر است. در این مورد باید چنین فرض کرد که ما دو متن در جلوی خود داریم: یکی متن وحیانی است که مؤلف آن خداست و دیگر متن علوم انسانی است که منتسب به علوم بشری و اذهان خطاکننده آنهاست و روشن است که این دو به یک میزان از نظر ارزش معرفتی برخوردار نیستند.

علاوه بر این موضوع علوم انسانی انسان است که بسیار پیچیده و پررمز و راز است و غیر از خالق او موجود دیگری بر زوایای پنهان و اسرار وجودی او آگاه نیست و باید دید که خداوند او را چگونه تعریف می‌کند و برای ارتقای او چه نسخه‌ای می‌پیچد؛ از این‌روست مکاتب بشری که از دیرباز در زمینه انسان مطالعات فراوانی داشته‌اند، اما بسی ناکام مانده‌اند و به شدت درباره انسان با اختلافات بسیاری داوری نموده‌اند؛ برخی او را ذاتاً شرور و از همه موجودات پست‌تر می‌شمارند و برخی او را جای خدا گذاشته‌اند، درحالی‌که متدینان همواره به اصولی ثابت در توصیف انسان تأکید داشته‌اند.

۱-۲-۵. محدودیت قلمرو علوم انسانی موجود

علامه طباطبایی می‌گوید: مراد از جمله «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» این است که خدای تعالی از طریق وحی به پیامبر، نوعی علم داد که اگر نمی‌داد، اسباب عادی که در تعلیم هر انسانی دست در کارند و علوم عادی را به انسان‌ها تعلیم می‌دهند، در به دست آوردن آن علم برای او کافی نبود (طباطبایی، ۱۳۹۱، ج ۵، ص ۸۰). طبق واقعیتی که همگان درک می‌کنیم و مطابق آموزه‌های قرآنی، علامه معتقد به محدودیت قلمرو علم انسانی است و احاطه مطلقه به همه خصوصیات اشیا که گاهی نیز از آن به علم غیب تعبیر می‌شود، مختص ساحت کبریای خدای یگانه عالم می‌باشد؛ در نتیجه شعور و ادراک انسان مانند چراغ کوچک بسیار ضعیفی است که در فضای پهناور تاریکی روشن

شده باشد که حداکثر همواری و ناهمواری جای پا با آن شناخته می‌شود. انسان در محیط زندگی تنگ و محدودی که دارد جز اندکی از اسباب و علل حوادث که از راه حواس ضعیف و فکر کوتاه خود به دست می‌آورد احاطه پیدا نمی‌کند. این معلومات محدود انسان با مجهولات نامحدودی که دارد به هیچ‌وجه قابل مقایسه نیست (ر.ک: همو، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۴۵). همچنین می‌گوید: روان‌شناسی، به‌ویژه روان‌شناسی تربیتی - با کنجکاوای خود خواص نفس را می‌جوید و بس - و همچنین گیاه‌شناسی یا فن کشاورزی - خواص درخت را به دست می‌دهد و بس - ولی آیا نفس چیست ماهیت درخت کدام است - هرگز مربوط به این علوم نیست، چون علوم به غیر حس اعتماد ندارند؛ دانشمندانی که نظر فلسفی را - با نظر علمی خلط و در مورد بحث فلسفی - با روش علمی قضاوت می‌نمایند (کاری ناروا انجام می‌دهند و در حوزه‌ای وارد می‌شوند که نباید وارد گردند) (همو، ۱۳۶۰، ج ۴، ص ۳۰۷).

۳-۱-۵. هدایت‌بخش بودن همه آموزه‌های وحیانی

قرآن کریم می‌فرماید: هیچ دیدی آن کسی را که هوای نفس خود را خدای خود گرفت و خدا او را با داشتن علم گمراه کرد و بر گوش و قلبش مهر نهاد و بر چشمش پرده انداخت، دیگر بعد از خدا چه کسی او را هدایت می‌کند، آیا باز هم متذکر نمی‌شوید؟ (جاثیه: ۲۳). قارون با اطلاع از برخی قواعد علم اقتصاد و غیره توانسته بود ثروت عظیمی فراهم سازد؛ ولی می‌پنداشت به‌تنهایی و با تلاش خود به این ثروت رسیده است و خداوند در آن نقشی نداشته است؛ از این‌رو این مبنای غلط اعتقادی و مستقل‌دانستن خود موجب طغیانش شد و در نتیجه محصول کار خود را در راه باطل هزینه می‌کرد و آن را سبب تفاخر می‌دانست؛ بنابراین از آیه فوق استفاده می‌شود که علوم بشری به خودی خود هدایتگر انسان نیست و با به‌کار بستن آنها انسان به سعادت و آرامش نمی‌رسد، حتی به تعادل انسانی که بتواند علاوه بر بهره‌مندی از حواس ظاهر از ابزار معنوی شناخت برخوردار گردد، نایل نمی‌شود.

اما علوم الهی چنین نیستند: اولاً انسان‌ها را به راه‌های هدایت راهنمایی می‌کنند؛ ثانیاً آنها را ملزم به انجام مقتضای علمشان می‌نمایند؛ زیرا علوم انسانی اسلامی در صورتی هدایت‌بخش است که عالمان به لوازم آن عملاً پایبند باشند. علامه طباطبایی

معتقد است علمی ملازم با هدایت است که توأم با التزام عالم به مقتضای علمش باشد، در غیر این صورت علمش جهل است (ر.ک: همو، ۱۳۹۱، ج ۱۸، ص ۱۷۳). حال باید گفت در علم دینی مفروض آن است که انسان‌ها می‌خواهند در راه سعادت ابدی خود مسیر الهی را بیمایند و از فرمان‌های خدا پیروی کنند و به لوازم علوم الهی که در اختیارشان قرار داده شده است، پایبندند.

۴-۱-۵. حقیقی و سعادت‌آوردن علم دینی

علوم غربی و سکولار با هدف سلطه بر طبیعت و تمتع دنیوی و بدون توجه به خدا و آخرت و سعادت معنوی و ابدی انسان تکون یافته است و چنین علمی نه تنها انسان را سعادت‌مند نمی‌کند، بلکه را از مسائل اصیل و مهم انسانی و هدف عالی از خلقت انسان غافل می‌گرداند. درست است که قرآن کریم به علوم طبیعی و انسانی تشویق می‌کند، اما این تشویق و ترغیب مشروط به هدف‌گذاری آنها در راستای سعادت آدمی است.

علامه طباطبایی در بیانی تحت عنوان «علمی که قرآن مجید به تعلیم آنها دعوت می‌کند» می‌گوید: قرآن مجید در آیات بسیاری... به تعلم علوم طبیعی و ریاضی و فلسفی و فنون ادبی و بالأخره همه علومی که در دسترس فکر انسانی است و فراگیری آنها به نفع جهان بشری و سعادت‌بخش جامعه انسانی می‌باشد، دعوت می‌کند. آری قرآن مجید به این علوم دعوت می‌کند به این شرط که به حق و حقیقت رهنما باشد و جهان‌بینی حقیقی را که سرلوحه آن خداشناسی می‌باشد، در بر داشته باشند، و گرنه علمی که انسان را سرگرم خود ساخته، از شناختن حق و حقیقت باز دارد، در قاموس قرآن مجید با جهل مترادف است. خدای متعال می‌فرماید: «آنان از زندگی این جهان ظاهر و نمودی را می‌دانند و آنان از زندگی آن جهان غافل‌اند» (روم: ۷) و در آیه‌ای دیگر امکان گمراهی همراه چنین علمی را بیان می‌دارد (جاثیه: ۲۳). قرآن کریم با ترغیب به فراگیری علوم، خود عهده‌دار تعلیم یک دوره کامل معارف الهی و کلیات اخلاق و فقه اسلامی گردیده است. علوم بی‌طرف نیستند و همراه خود حامل بیش و جهان‌بینی خاصی هستند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۴-۱۲۶).

اینکه علامه طباطبایی می‌گوید اگر علوم بریده از مبدأ و معاد باشد و انسان را غافل از خدا گرداند، جهل است، بدان علت است که صحنه هستی فعل و آیت خدایی است

و در دل هر ذره‌ای از آن، نشانه‌ای از خدا موجود است و اگر کسی با مطالعه آن به این مهم نرسد، در حقیقت عالم نیست؛ زیرا عالم کسی است که در موجودات و حوادث عالم دقت می‌کند و در تلاش است اسرار هستی را بیابد؛ پس اگر چنین نباشد، در حقیقت جاهل است و راه علمی را نیپیموده است؛ بنابراین علومی مورد تأیید قرآن است که دارای این ویژگی‌های باشد: راهنما به حق و حقیقت، کمک‌کننده به سعادت جامعه، مشتمل بر جهان‌بینی توحیدی، بیدارکننده انسان از غفلت، تعمیق شناخت انسان نسبت به طبیعت، معتبردانستن تمامی ابزار شناخت و عدم اکتفا به حس.

۲-۵. ارزش عملی

منظور از ارزش عملی به‌کار بستن لوازم عقلایی علوم انسانی در زندگی فردی و اجتماعی و التزام عملی بر اساس یافته‌های علمی است. چنان‌که اشاره شد، نتیجه علوم انسانی تجربی را حتی اگر تنها تبیین هست‌ها و توصیف امور انسانی بدانیم، این هست‌ها در پی خود، بایدها و نبایدها را دارد؛ در واقع هدف علم انسانی توصیف رفتارهای انسانی و پیش‌بینی آن است تا بتواند زندگی بهتری را برای جامعه انسانی رقم زند و این هدف منوط به رعایت یک سری قوانین اجتماعی و اداری از سوی مردم بر اساس یافته‌های علمی است. حال باید دید این هدف از منظر دین بهتر محقق می‌شود یا از منظر غیر دین؟

روشن است که متدینان هرگاه قانونی را دینی بدانند، بدان معناست که در عمق وجودشان به آن معتقد و پایبندند و آنها را از نظر کمیت و کیفیت درست انجام می‌دهند؛ چراکه تکالیف الهی را در خدمت تکامل انسانی و دارای ثواب اخروی می‌دانند؛ از این رو علامه چند دلیل بر سهولت اجرای آموزه‌های وحیانی نسبت به آموزه‌های غیروحیانی بیان می‌دارند:

الف) دین، در همه اعمال فردی و اجتماعی برای انسان مسئولیت‌خداایی ایجاد کرده، انسان را در همه حرکات و سکنات خود مسئول در برابر خدای متعال می‌داند؛ چون خدای متعال با قدرت و علم بی‌پایان خویش از هر جهت به انسان احاطه دارد و به هر رازی که در دل داشته باشد، کاملاً آگاه است؛ خدای متعال نسبت به انسان‌ها علم و

احاطه دارد (انفال: ۴۷) و نیز مراقب ایشان است (نساء: ۱) و هر کجا باشند با آنان است (حدید: ۴).

ب) هر فرد دیندار تنها راه سعادت همیشگی و راحتی ابدی را در عمل به مقررات دینی که پروردگار متعال به وسیله پیامبران خود فرستاده است، می‌داند.

ج) هر فرد دیندار طبق عقاید دینی خود می‌داند هر دستور دینی را که انجام می‌دهد، از پروردگار خود اطاعت نموده و خدا برایش ثوابی در نظر گرفته است (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۴۵).

نتیجه‌گیری

برایند مقاله آن است که از منظر علامه طباطبایی آموزه‌های اسلامی شئون حیات فردی و اجتماعی بشر را فرا گرفته است و هر امری که در سعادت و شقاوت آدمی مؤثر بوده است در قرآن به آن اشاره شده است و این، همان جامعیت قرآن در رسیدن به هدفش است. لازمه این سخن علامه آن است که آموزه‌های دینی با مسائل علوم انسانی و مبانی آنها در ارتباط است و نمی‌شود در علوم انسانی، آموزه‌های وحیانی را نادیده گرفت. اهداف قرآن و آموزه‌های دین اسلام با اهداف علوم انسانی نیز ارتباط دارد؛ چراکه هدف دین تنها اصلاح حیات پس از مرگ نیست و اسلام، نحوه زندگی در آن را مؤثر در آخرت و مقدمه آبادانی آن می‌داند و نمی‌توان میان دنیا و آخرت دیوار کشید و دنیا و علوم مربوط به آن را در اختیار جریان‌های سکولار نهاد؛ چنان‌که تعریفی که برای دین می‌کنند نیز بیانگر ضرورت علوم انسانی اسلامی می‌باشد؛ نیز از منظر علامه علوم انسانی با علوم وحیانی در سه عرصه باید حضور داشته باشد: یکی در مبانی اعتقادی و دیگری در توصیف و تبیین واقعیت‌های خارجی و سوم در کردار و رفتار آدمیان. از نظر علامه علوم وحیانی در این عرصه‌ها نیز ترجیحاتی بر علوم انسانی دارد و در مواردی نیز مکمل آنها شمرده می‌شود؛ زیرا آموزه‌های وحیانی برخاسته از علم الهی بوده و بدون هوا و هوس است؛ نیز علوم انسانی وحیانی از منظر معرفتی و کاربردی آن نسبت به علوم انسانی سکولار ترجیحاتی دارد که موجب ضرورت آن می‌گردد. از سوی دیگر هیچ یک از ادله ادعایی منکران ضرورت این علم نتوانسته‌اند عدم ضرورت را اثبات نمایند و با عنایت به رابطه قرآن و علم می‌توان به سهولت به آنها پاسخ داد.

منابع و مأخذ

۱. اردبیلی، احمد بن محمد؛ زبدة البیان فی احکام القرآن؛ تهران: مرتضوی، ۱۳۸۶.
۲. بستان، حسین؛ گامی به سوی علم دینی: ساختار علم تجربی و امکان علم دینی؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
۳. پترسون و دیگران؛ عقل و اعتقاد دینی؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۶.
۴. جان هیک؛ فلسفه دین؛ ترجمه بهرام راد؛ تهران، انتشارات هدی، ۱۳۷۲.
۵. جوادی آملی، عبدالله؛ منزلت عقل در هندسه معرفت دینی؛ تنظیم احمد واعظی؛ ج ۲، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۶.
۶. سروش، عبدالکریم؛ سنت و سکولاریسم؛ تهران: صراط، ۱۳۸۰.
۷. —؛ فربه تر از ایدئولوژی؛ تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۸.
۸. سوزنجی، حسین؛ «مقاله امکان علم دین، بحثی در چالش‌های فلسفی اسلامی سازی علوم انسانی»، مبانی فلسفی علوم انسانی، ج ۳، سال اول، ش ۴، پاییز ۱۳۸۹.
۹. سید رضی، نهج البلاغه؛ شرح محمد عبده؛ بیروت: دار المعرفة، [بی تا].
۱۰. طباطبایی، سید محمد حسین؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم؛ قم: انتشارات صدری، ۱۳۶۰.
۱۱. —؛ تعالیم اسلام؛ قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۱۲. —؛ بررسی‌های اسلامی؛ ج ۲، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸.
۱۳. —؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۱.
۱۴. —؛ قرآن در اسلام؛ ج ۱، ج ۳، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸.
۱۵. طبرسی، فضل بن الحسن؛ مجمع البیان؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۱۶. مصباح یزدی، محمد تقی؛ فلسفه اخلاق؛ تحقیق و نگارش احمد حسین شریفی؛ قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱.
۱۷. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ قم: انتشارات صدرا، ۱۳۷۲.
۱۸. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.
۱۹. ملکیان، مصطفی؛ راهی به رهایی: جستارهایی در باب عقلانیت و معنویت؛ ج ۳، تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۷.
۲۰. بازرگان، مهدی؛ «خدا و آخرت هدف بعثت انبیا»؛ مجله کیان، ش ۲۸، ۱۳۷۴.